

انتقادات از دستور دوره جدید

آقای میرزا عبدالعظیم خان طبع اول سنه ۱۳۴۵

اخیراً آقای میرزا عبدالعظیمخان گرکانی معلم ادبیات دارالفنون کتابی راجع بقواعد زبان فارسی تألیف و منتشر نموده اند که مانند سایر خدمات ایشان بزبان وزین فارسی درخور همه قسم تمجید و قدردانی است چون بنظر بنده در بعضی مطالب آن کتاب امعان نظر و دقت کاملی نفرموده و سهل انگاری کرده اند ممکن است آنکتاب نظر انتقاد بعضی از مطلعین بقواعد زبان فارسی را بخود جلب کرده و راه اعتراض را باز بدارد

بنده با اینکه تاکنون چندین مرتبه بخیال افتاده ام که کتابی راجع به قواعد زبان فارسی بنویسم نظر بسابقه ارادت غایبانه که بحضرت معظم له دارم و پیاس سبقت خدمت ایشان در ادبیات پارسی ازین خیال منصرف شده و گرد آن نکر دیده ام

یک سال قبل که اینکتاب را مطالعه میکردم درضمن مرور آنچه را که بنظر خود مورد اعتراض و انتقاد میدانستم یاد داشت کرده و بوسیله پست برای ایشان فرستادم چون مدتی گذشت و بهیچوجه جوابی رداً ام تصدیقاً از طرف حضرت معظم له نرسید بامزایای اخلاقی که در ایشان سراغ دارم و میدانم که ایشان نیز انتقاد را موجب تنقیص ندانسته و مایه تکمیل میدانند درصدد برآمدم که همان یاد داشت را عیناً بوسیله مجله ادبی ارمغان که امروز یگانه مجله ادبی و پشتیبان و نگاهبان زبان فارسی است منتشر نمایم اگر این یاد داشت من در نظر معظم له و فضایی مرکز قابل توجه شد ممکن است که این نسخه در طبع های بعد تصحیح و تکمیل شده و از طرف بنده ناچیز هم بهمین قدر بزبان گرانمایه فارسی خدمتی شده باشد و گرنه بوسیله جواب دادن محتمل است مرا بخیبط و خطای خود واقف کرده و از انبوه مجهولاتم چیزی بکاهند

در خاتمه راجع باستاد معظم له همانرا گویم که ابن مالک اندلسی در باره

ابن معطی میگوید

وهو بسبق حائر تفضیلا مستوجب ثنائی الجمیلا
والله یقضی بهمات وافرہ لی وله فی درجات الاخرہ

شروع بانتقاد

صفحه ۲۰ « کلماتی که بالف یا واو ختم شده باشند در جمع

بالف و نون بعد از آنها یازید کنند : دانا بینا جنگجو سخنگو »

این نحو کلمات غالباً در اصل دارای (ی) بوده و چون کلمه را تخفیف

دهند یارا حذف کنند چنانچه در مقام وصل و همچنین در شعر اغلب با یادکر

میشوند: یا پیام خدا خدایم سو سویم بهانهای او یارسا یارسای جاهل خدای عادل

واز مردمان عدالت جرست بینوا چون نای بینوایم ازین نای بینوا

در اینصورت وقتی که اینکلمات جمع بسته شودیاء محذوف بجای خود بر

گشته و کلمه بحال اصلی خود تلفظ میشود و این قاعده در فارسی عیناً همانطور است

که در عربی کلم را در حال جمع و صغیر بحال اصلی خود عودت داده میگویند؛

التصغیر والتکسیر یردان الاشیاء الی اصولها : ماء میاه ید ایدی دم دماء
نار نؤیره بئر بئیره الخ

پس نه اینست که یا در کلمه زیاد کنند بلکه کلمه را بحال اصلی خود

بر میگرددانند بلی در کلمات دانا و بینا که دارای الف فاعلی هستند میتوان گفت

که در آنها یا زیاد کرده اند ولی در همه کلمات مختوم باوا و الف اینطور نیست

پس این قاعده کلیه نتواند داشت و نمیتوان این یاء را مطلقاً یاء زائده دانست

ص ۲۷ « مفعول یا متمم انست که معنی فعل را تمام کند »

این تعریف برای مفعول طرداً و عکساً منقوض است اما طرداً بجهة اینکه غالباً

فعل بی ذکر مفعول معنیش تمام است و برای متمم خود احتیاجی بمفعول ندارد:

من میروم، میزنم، میخورم، میپوشم و هیچ خسته نمیشوم معلوم است که افعالی که در اینجمله هاست بدون داشتن مفعول بواسطه و بیواسطه معاینشان تمام است و احتیاجی بمفعول که معانی آنها را تمام کند ندارند و اگر مفعول مطلقاً متمم باشد باید این افعال در اینفرازها ناقص باشند و اما عکساً بجهت اینکه فاعل و بسیاری از قیود راهم میتوان متمم نامید با این که آنها را اصطلاحاً مفعول نمیتوان گفت پس برای مفعول معرفی جامع و مانع غیر از این جمله لازم است مثلاً میتوان گفت :

مفعول آنست که فعل براو یا بواسطه او واقع شود

ص ۲۹ (ندا یعنی اسم منادی واقع شود و علامت آن الفی است که باخر اسم افزوده میشود ملکا پادشاهها) این تعریف تمام نیست زیرا که حرف ندادن فارسی منحصر بالف نیست ای ایا نیز دو حرف ندا هستند که در فارسی مستعملند پس باید گفت : نشانه آن ایست که بعد از ای ایا یا قبل از الف واقع شود بعلاوه باید گفت : قبل از الف معنی ندا دهد و الا منقوض خواهد شد باسمائی که منتهی بالف غیر ندا شده باشند چون الف اطلاق، کثرت، تعجب، الف توصیف، الف مصدری،

بجانت نگارا که داری وفا جفا مرمر را بیوفا خوشتر
اطلاق

بد اسطانی کورا بودرنج دل آشوبی خوشادرویشیا کورا بود عیش تن آسائی
کثرت و تعجب

الف توصیف دان بینا الف مصدری فراخا در ازا

ص ۳۳ (۵ اضافه موصوف بصف پدر خوب یار مهربان)

در اینجا مؤلف محترم فرق میان صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه

نگذاشته اند چه پدر خوب و بار مهربان صفت و موصوف است نه مضاف و مضاف الیه و تذکراً فرق این دورا معروض میدارد.

صفت و موصوف عین یکدیگرند و در واقع يك چیزند: آب شیرین مضاف و مضاف الیه غیر یکدیگر و در واقع دو چیزند: آب انار و در کتب نحو عربی صریحاً بیان کرده اند که صفت بموصوف و همچنین موصوف بصفت هرگز اضافه نخواهد شد

ولایضاف اسم لمابه اتحاد معنی و اول موهما اذآورد

ص ۳۶ (اسم فاعل و علامت آن دواست اول نده دوم آن انتهی)

مطابق آنچه خود مؤلف در صفحه ۳۷ در فرق بین صفت مشبیه و اسم فاعل

نوشته اند و دیگران نیز گفته اند

« (آن) علامت صفت مشبیه است نه اسم فاعل زیرا که صفاتی که منتهی بآن است مفید معنی ثبوتند :

زلف پریشان - چشم گریان و این معنی صفت مشبیه است نه معنی اسم فاعل

که مفید معنی تجدد و حدوث است

ص ۳۹ (چون در آخر اسم معنی، یاء نسبت در آید معنی اسم فاعل دهد

انتهی: جنگی کاری)

در اینجا هم معنی صفة مشبیه است نه اسم فاعل زیرا که معنی دوام

و ثبوت در جنگی و کاری اوضح از تجدد و حدوث است

ص ۳۹ (یاورقی) در زبان قدیم ایران علامت نسبت (يك) بوده الخ

علامت نسبت در زبان قدیم ایران و او ساکن ماقبل مضموم بوده چون

هندو بجای هندی و نجار و بجای نجاری و خشمو بجای خشمین و خشمگین

بلی (يك) نیز در نسبت بکار برده شده ولی نه بطور قیاسی و مطرد بلکه در

الفاظ معدودی و من جز کلمه ذ ندیک بجای زندگی که معریش زندیق است کلمه

دیگری در نظر ندارم

ص ۲۴۰ ین چون سمین الخ

من در حرف نسبت بودن (ین) تردید و تامل دارم چه اینحرف بادوات لیاقت و اتصاف اشبه است تا بادواة نسبت و واضح است در همه جا نمیتوانیم ین را بجای (ی) بکار ببریم مثلا بت سنگی را بت سنگین و سنگین دل را سنگی دل نمیتوان گفت و اگر این دو حرف نسبت بودند تبدیل آنها بیکدیگر اقلا در بعضی موارد جایزمیبود

ص ۵۰ (در جائی که مرجع ضمیر شخص باشد لفظ او استعمال شود و در غیر شخص آن)

این قاعده بطور کلی مسلم نیست چه اغلب از شعرا و ادبا که گفتار- شان مناط و میزان صحت و سقم کلامست، قواعد از سخنان ایشان ماخوذ و منترع است (او) را بجای (آن) و برعکس آن را بجای او استعمال کرده اند: ناصر خسرو میگوید

گنداست دروغ از او حذر کن تا ياك شود دهانت از گند
اوحدی

پرز نارنج و نار باغی خوش جامع علم و زیر هر برك او چراغی خوش
ص ۶۰ (آنچه از مبهمات با اسم گفته شود در حکم صفت باشد و آنچه بجای اسم نشیند در حکم ضمیر و حکم ضمیر و احکام صفت و ضمیر بر آن جاریست)

این عبارت محتاج بتوضیح و ذکر امثله است و با کتابی که برای مدرسه ابتدائی نوشته میشود مناسبتی ندارد

ص ۶۵ «در تجزیه و ترکیب برارد مضارع سوم شخص وجه اخباری»

این مضارع التزامی است نه اخباری چه در مقام شرط و تردید است نه در مقام
مقام قطع و اخبار (اگر بفرستی برآرد

ص ۹۱ وجوه افعال (افعال بر شش وجه است)

در این تقسیم اگر در معانی افعال دقتی شود یا باید شرطی و امری را هم
در التزامی گنجانید و گفت: (چنانکه دیگران گفته اند) فعل بر دو نوع است
خبری و انشائی و انشائی بر ۴ قسم است شرطی و التزامی و استفهامی و امری الخ
یا اگر مقصود استقصار افراد خبری و انشائی است باید بر وجوه افعال وجه دیگری هم
علاوه کرد و آن استفهامی است باید گفت وجوه افعال هفت است اخباری، شرطی التزامی
وصفی مصدری امری استفهامی

ص ۹۸ مثال برای وجه مصدری (دانا شدن توانا شدن) این دو مثال برای وجه
مصدری مناسب نیست چه معنی فعل از آنها فهمیده نمیشود برای وجه مصدری امثله
مناسب تری باید ایراد کرد مثل:

زیستن تا کی؟ خوابیدن تا چند؟ بار کشیدن برای چیست؟ یعنی تا کی می‌زیستی؟
تا چند می‌خوابی؟ برای چه بار میکشی

ص ۱۰۱ فعل معین است که افعال دیگر و آن چهار است است بودن الخ
یا باید است را نیز بصورت مصدر در آورده استن گفت یا اگر این
استن غیر مستعمل است و است را بمناسبت فعل بودن بصورت فعل ایراد کرده
اند مصادر بعد را نیز مناسب بود بصورت فعل در آورند تا مطابقه حاصل شود است
بود الخ

ص ۱۰۸ (هرگاه فعل لازمی را متعددی سازند بآخر دوم شخص فعل امر
آب الفاظ آندن یا آیدن در آورند: نشستن خفتن) این تعریف در همه جا
مطابق نیست یعنی اگر در افعال تام مطرد باشد ولی در افعال **سماعی و قیاسی**

مطر دینست چه بنشین را نشستان و بخفت را بخفتان نمی توان گفت در اینجا لازم بود اینطور تعبیر شود

چون بخواهند فعل لازم را متعدی کنند اگر تام است با اضافه **آند آید** متعدی خواهد شد و اگر فعل سماعی یا قیاسی است اند یا آید را اضافه کنند و در صورت فعل تغییر مقتضی دهند: بنشین بنشان بنشست بنشاید خفت خواهد اند و هکذا **ص ۱۷** چون خواهند اسم نکره را معرفه نمایند از آخر آن **یاء** را حذف کنند مانند پادشاهی **بکشتن یگناهی** اشارت کرد بیچاره پادشاه را **دشام داد و ناسزا گفت** این قاعده کلیت ندارد چه هر نکره را نمیتوان بحذف یاء از آن معرفه کرد مثلاً اگر بقرینه مردی را مرد زنی را زن کتابی را کتاب بگوئیم معرفه و معین نخواهد بود مرد گفت زن آمد ، کتاب چیست ؟ و در امثالی که ذکر کرده اند معرفه بودن پادشاه بواسطه قرینه سبقت ذکر و معهود بودن بعهد ذکری است نه بواسطه حذف یاء

ص ۱۲۱ (هرگاه مسند اسم یا یکی از کنایات باشد در حکم صفت باشد الخ) مقصود و نتیجه ازین عبارت معلوم نیست محتاج بتوضیح و ذکر امثله است و با کتاب مدارس ابتدائی مناسبتی ندارد

ص ۱۴۱ (۵ بمعنی هر چه هر قدر ۶ دوام داشت) این دو معنی با اسم تفاوت چندانی که موجب دو تائی آن ها باشد ندارند

ص ۱۶۴ (در تجزیه ترکیب ی زائده) تعبیر ازین یا بیاء وصل انساب از زائده است چه این یاء مضاف را بمضاف الیه و صفت را بموصوف وصل میکند

ص ۱۱۷ (تجزیه ترکیب) چشم اسم عام مفرد من الخ

در اینجا ترکیب (من) که مضاف الیه است ذکر نشده

ص ۱۲۹ (هست مضارع سوم شخص الخ است) اگر قبول کنیم که فعل است باید گفت ماضی مطلق است نه مضارع زیرا که تعریف ماضی مطلق بر آن صادق است و تعریف مضارع بر آن

صادق نیست چه ماضی مطلق آنست که چون در سوم شخص آن نون اضافه کنند مصدر شود و است چنین است **است استن** و مضارع آنست که بتوانیم قبل از آن می **همی ب** بیاوریم (زمن) بزمن می زمن همی زمن پیدااست که در استم باستم می استم همی استم نمیتوان گفت

چیزی که در اینجا موجب اشتباه شده که دستوریان است را مضارع تصور کرده اند معنی کلمه است که مفید حال است نه گذشته و این از باب ماده کلمه است نه از باب هیئت و صیغه استن که هستی باشد دلالت بر وجودی کند و متبادر از آن حال است

ص ۱۳۶ کلمات از بهر از برای از پی در باب در باره در پیش در برومانند اینها حروف اضافه مرکب باشند) این کلمات و امثال آنها مانند **زیر جلوروی** و غیره اسمند نه حرف زیرا که اینها دارای معنی مطلقند و حرف معنی مستقل ندارد .

ص ۱۴۷ (است مضارع الخ) است چنانکه عرض شد ماضی مطلق است نه مضارع

ص ۱۴۷ نه مخفف نیستی مضارع الخ

نه نیز ماضی مطلق منفی است نه مضارع چنانکه در است عرض شد

جاء انده از ص ۹ **اما کلمه مؤبد صحیح ان مؤبد است** که بقلط آنرا باهمزه

تلفظ میکنند اتهی

کلمه مؤبد در اصل **مغ بد** بوده بد محرف پد و پد بتصریح اهل لغت مخفف

یدر است پس **مغبد** یعنی پدر مغان و این کلمه ایست که بر رؤسای روحانیان

زرتشتی اطلاق میشده چون این کلمه را تحریف کردند **مؤبد باعین** و همزه تلفظ

کردند و اعراب برای احتراز از تفاسات همزه آنرا با واو تلفظ کرده و فرهنگ

نویسان نیز همان کلمه معرب را در فرهنگ های خود ضبط نمودند پس از اینکه

تلفظ آنرا با همزه غلط میدانند دلیل ندارد و الا باید پیل نیز بجای فیل غلط باشد؟!

راجع بتمرینات

کلیه مقصود از تمرین آزمایش متعلم است در قواعدی از کتاب که فرا گرفته است تا باین وسیله شاگرد مواظبت و ممارستی در قواعد کتاب کرده مندرجات آنرا کاملاً فرا گرفته و ملکه کند و مع التاسف در اغلبی از تمرینات این کتاب اعمال این نظریه نشده و تقریباً بجای تمرینات نافع تمرینات بی‌مناسبتی ایراد شده است مثلاً تمرین ۱۱-۲۰-۲۷-۳۱-۴۰-۴۳-۴۹-۵۲-۵۴-۵۶-۶۶-۶۸-۷۰-۸۵-۸۹-۹۵-۹۷-۱۰۰-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۳ راجع بفن انشاء است و این خود فنی غیر از فن نحو و صرف و متمایز از آن دو است چه انشاء یکی از دوازده علم ادبیست که در عداد صرف و نحو علمی مستقل شمرده شده و یکی از فنون دوازده گانه علم ادب را تشکیل میدهد

بلی در مدارس خارجه که با ادبیات فارسی اهمیتی نمیدهند چند فن مختلف را از فنون ادب در يك کتاب گنجانده و همان کتاب را تدریس میکنند ولی در مدارس ما که باید بهر فنی از فنون ادب اعتبار و اهمیت مخصوصی داد تداخل شعبات این فنون در يك دیگر مستحسن نیست بلکه باید بجای این نحو تمرینات تمرینات دیگری راجع بمطالب هر صفحه و قاعده از کتاب ایجاد کرده و هر قاعده را بوسیله کثرت تمرینات ذهنی و ملکه شاگردان کرد

و تمرینات ۴۶-۵۵-۶۵-۷۱-۸۰-۸۲-۱۰۶ راجع بفن املاست و با قواعد دستوری مناسبی ندارد

و در خاتمه برای اینکه انتقاد تکمیل شده و موقعیت حقیقی خود را احراز کند عرض میکنم در میان تمام کتبی که تا کنون راجع بقواعد زبان فارسی نوشته شده کتابی بهتر و مفید تر از دوره دستور استاد معظم دیده نشده است

انتهی ۱۵ آبان ۱۳۰۷
ع. آزاد همدانی

فاضل دانشمند (آزاد همدانی) در طریق انتقاد با مراعات اصول ادب قدم بر داشته و الحق طریق انتقاد را بفضلا و ادبای معاصر نشان داده است. ما پس از مطالعه جواب و نظریات استاد فاضل آقای میرزا عبدالعظیم خان نظر و عقیده خود ابراز خواهیم داشت

وحید

چاقی یا لاغری

کدام يك برای سلامت بهتر است

لورد راز بیری مؤلف کتاب ناپلیون گمان کرده است که یکی از عوامل شکست ناپلیون این بود که در اواخر ایام سلطنت پیه زیادی قلب امپراطور را احاطه نموده و باین واسطه حالت روحیه او تغییر کرده و از درجه نشاط و همت اولیه خود ساقط گردید

و نیز یکی از مجلات امریکا در این نزدیکها مقاله ای در موضوع چاقی و لاغری نشر داده است که خلاصه آنرا ذیلا مینگاریم از طرف علمای قرن حاضر کوششهای زیادی برای وقوف بر علل و اسباب چاقی و درک مضرات یا منافع آن بعمل آمده است و بالاخره بر این قضیه اتفاق کرده اند که آن جسمی که بتواند غذای خود را زودتر یا بیشتر مبدل به «کالوری» بنماید از زحمت چاق شدن راحت خواهد کردید و هرگاه ماشین بدن انسان عاجز از تبدیل غذای خود بماده فوق الذکر شدن غذا به پیه و چربی تبدیل گشته و اطراف قلب را فرا خواهد گرفت

در ظرف بیست ساله اخیر دانشمندان عالم موفق شدند که برای استنباط درجه حرارت و تعیین مقدار «کالوریا» جسم انسان التي را اختراع کنند که بتواند در کمال دقت منظور آنها را ارائه دهد تا اخیراً بمقصود خود نائل و آلتی را بنام «کالوریمتر» تتبع نمودند.